

نوشته: نورالله گبای

بیدار باشیم تا بهتر بخوابیم

«آینده مکانی نیست که به سوی آن می رویم، بلکه جایی است که خود ما آن را به وجود می آوریم.» - سردرنگاشته ای از دانشگاه اکسفورد

در یکی از دانشگاههای آمریکا مشاجره ای میان دو دانشجوی ایرانی و مصری درگرفته بود. ایرانی می گفت که ما دارای سه هزار سال تاریخ تمدن هستیم. مصری می گفت که ما دارای چهار هزار سال تاریخ تمدن هستیم و حتی در اهرام مصر سیم پیدا کرده ایم که نشان می دهد ما در چهار هزار سال قبل برای ارتباطات از سیم استفاده می کردیم. ایرانی پاسخ داد که «پس خبر نداری! ما در چهار هزار سال قبل بی سیم کار می کردیم (!) و هنوز خیابانی به نام «بی سیم» پهلوی داریم! از این مدرک بهتر؟!»

به راستی، گیرم پدر تو بود فاضل؛ از علم پدر تو را چه حاصل؟! امروز مصری در وادی شترچرانی می کند و با نفرت دینی وقت تلف می کند، در حالی که آمریکا، این کشور جوان و فاقد تمدن چند هزار ساله، در ماه قدم می زند. اخیراً نشریه راه زندگی یادداشتی را از اینترنت نقل کرده بود که به طور خلاصه می گفت «درخت نخل درخت عجیبی است. چیزی شبیه به آدمی زاد است و بی جهت نیست که واحد شمارش آن هم چون آدمیان نفر است. نخل تنها درختی است که اگر سرش را قطع کنی می میرد. مهم نیست ریشه اش در خاک سالم باشد؛ نخل بدون سر می میرد. این را اولین بار از دکتر کریم مجتهدی، استاد فلسفه دانشگاه تهران آموختم. پیرمرد همیشه می گوید که فرهنگ مثل درخت نخل است. مهم نیست ریشه ات هزاران سال در خاک تاریخ است. مهم این است که سرت هم سالم باشد، یعنی نمود فرهنگی امروز جامعه ات هم سالم باشد. اگر فرهنگ امروز جامعه ای بیمار شد آن فرهنگ می میرد ولو هزاران سال ریشه داشته باشد. وقتی از این گوشه دنیا به آن جامعه و مردمان نگاه می کنم به گمانم سر این نخل را بریده اند.»

آری، این فرهنگ است که جوامع از جمله یهودیت را زنده نگه می دارد نه ادعاهای تو خالی. خبرنگاری ایرانی از محمد حسینی هیکل، مفسر و روزنامه نگار نامدار مصری و سردبیر سابق روزنامه الأهرام می پرسد که «ما ایرانی ها نیز مانند شما مورد تجاوز اعراب قرار گرفتیم، ولی فرهنگ و زبان فارسی خود را حفظ کردیم. چه شد که زبان امروز شما عربی است؟ شما که عرب نیستید. فرهنگ اصیل شما چه شد؟» هیکل در جواب می گوید: «چون ما شاعری مانند فردوسی نداشتیم.» آری نوابغی مانند فردوسی و رضاشاه کبیر بودند که توانستند سرنوشت ملتی را دگرگون و فرهنگ آنرا حفظ کنند. ولی افسوس که کوه بینان جنازه فردوسی را به دلیل تعریف او از گبرها (زرتشتی ها) به قبرستان مسلمانان راه ندادند و مقبره رضاشاه را نیز «به گناه خدمت به ایران» تخریب کردند. واقعاً تقو بر تو ای چرخ گردون، تقو! آیا مصراع من آنم که رستم بود پهلوان از سخنان فردوسی است که دهان را شیرین می کند، یا ثروت و غرور بی جای امثال مشیرالسلطنه که گفته بود «گاو مشیرالسلطنه، مشیرالسلطنه گاو هاست!»

جان فدای نادره مردانی باد که کم و بیش نگشتند به هر بیش و کمی

شرمشان باد زسودای بزرگی آن قوم جهانی بفروشند به بوی درمی

تماشاگران یک مسابقه اسب دوانی با برنده شدن یکی از اسب ها متوجه می شوند که یکی از تماشاگران فوق العاده اظهار شادمانی و شغف می کند. از او سؤال می کنند که «آیا شما صاحب اسب برنده هستید؟» می گوید «خیر! افسارش مال من است!» صاحبان افسار اسب های ایرانی، مصری، یونانی، چینی و غیره، هر چه می خواهند ادعا کنند و بر علیه مروجین علوم روز، از جمله آمریکا، شعار بدهند. ببینیم هریک امروز در کجا ایستاده اند و آینده کدام تأمین است؟

برندگان مفتخر و سر بلند آنانند که بدون تکیه بر «فضل پدر» و بدون سابقه تاریخی و ادعای معجزه و پیغمبری، ضمن هزاران اختراع دیگر، دستگاه های بسیار کوچکی ساخته اند که ضمن انجام صدها کار دیگر بی سیم (!) ما را قادر می کنند که با اشاره انگشت با سراسر دنیا تماس بگیریم، بگویم، بشنویم و ببینیم. افسوس که خود نمک شناسان هم از این تسهیلات بی نظیر و خارق العاده علوم روز آمریکا استفاده می کنند و از فرط حسد، نمک دان می شکنند. حسد در خصومت ورزی های سیاسی، اجتماعی، و از همه بدتر، دینی، نقش مخربی داشته و دارد، چون «حسود هرگز نیاسود.»

واقعاً بزرگترین و خطرناک ترین دشمن هر فردی نزدیک ترین دوست حسود اوست. وای به وقتی که ذهن آلوده به تنفر دینی و فرقه ای نیز در میان باشد.

روده تنگ به یک نان تهی پرگردد

نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ

حسد آنقدر خطرناک است که یکی از اصول ده فرمان 3300 ساله تورات مقدس آن است که می گوید «حسد موزز!» حسود محبت را با نفرت جواب می دهد و مدعی افسار اسب است. حسود حتی به معلمین و تأمین کنندگان آذوقه، یعنی ولی نعمت خویش نیز خصومت می ورزد. گلستان سعدی از قول استادی که مورد دشمنی و حسد شاگرد خود قرار گرفته بود می گوید:

یا وفا خود نبود در عالم
یا مگر کس در این زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیر از من
که مرا عاقبت نشانه نکرد

مگر محمد عطا، تحصیل کرده آمریکا، به همراه 18 نفر دانشجو (!) همراه با هواپیماهای بی نظیر بویینگ اختراع آمریکا، به دفتر صاحب خانه، یعنی ساختمانهای 102 - طبقه نیویورک، فقط به قدرت تنفر دینی توأم با حسد نکوبیدند و موجب قتل سه هزار نفر انسان بی گناه ندیده و نشناخته نشدند و مایه تغییر دردناک سیاست دنیا نگردیدند. و اما دیدیم که عمو سام، فارغ از حسادتها و هرزه درایی های نمک شناسان، مانند خورشید، هنوز حتی به فرزندان آنها که در دانشگاههای او آموخته بودند و بر علیه او بی مهری کردند، گرمی و سلامتی و دانش و آسایش می بخشد.

وفای عهد و محبت را از درخت آموز
که سایه از سر هیزم شکن هم بر نمی دارد

از میکل آنژ (1475-1564) مشهورترین مجسمه ساز تاریخ می پرسند که «چگونه تو با دارا بودن استعداد و هنرهای زیاد ولی بدون معلم بهترین مجسمه ساز دنیا شدی؟» می گوید «با یک بوسه مادر.» یقین بدانید محمد عطا و همه هم فکرهای او نیز با یک بوسه نفرت آور مادری نادان یا مروجین نفرت دینی تروریست شده اند و می شوند. در این میان، دنیا به گمان بیداری تدریجی ایشان، با آنها مدارا و محبت کرده و می کند، غافل از این که دوست داشتن کسی که لایق محبت نیست اصراف محبت است و همیشه بازنده مردمند و مروجین نفرت در رفاه. به گفته «طوطی خانم آشپز» از اهالی کاشان، «دودش را آشپز می خورد و دنبه اش را عروس!»

صادق هدایت می گوید: «در حقیقت ما همه بشر بودیم تا اینکه نژاد ارتباطمان را برید، مذهب از یکدیگر جدایمان ساخت، سیاست بینمان دیوار کشید و ثروت از ما طبقه ساخت. امروز همه آزادی می خواهند بی آنکه بدانند اسارت چیست. اسارت به میله های دورت نیست؛ به حصارهای دور تفکرت است.»

امروز در میدان های همه شهرهای دنیا، از جمله میدان التحریر قاهره و سایر کشورهای مشمول قیام «بهار عربی» و امثال آنها، مردم به حد فدای جان خود آزادی می طلبند، غافل از این که همه آزادی خواهان جهان ابتدا باید میله های نامرئی اسارت، یعنی میله های نفرت های دینی، قومی، فرقه ای و نژادی ارثی را از اذهان خود و نسل آینده خویش حذف کنند؛ چون آینده آن نیست که ما بسوی آن می رویم، بلکه آینده جایی است که خود ما آن را می سازیم. یکی از سازندگان آینده، مدارس مذهبی دنیا هستند و از این رو، به جای جنگ، دولت ها باید آنها را وادار کنند تا از تعلیم و ترویج نفرت دست بردارند تا دنیا به آرزوهای زیبایش دست یابد. در غیر این صورت، تا روزی که آن کتاب ها و مدرسین آنها در دسترس باشند، چنان که دیده ایم، صرفاً وضع ناخوشایند حاضر از یک مرحله به مرحله ای دیگر می گذرد و تدریس موهومات به وسیله مروجینی که گویی با ماهی مرده ماهی زنده می گیرند همچنان ادامه خواهد یافت. اینان کسانی هستند که با تعلیم گفته های بیهوده، مردم ناگاه را مجدداً از چاله به چاله می اندازند و در لباس ترویج دین، با استفاده از آخرین لوازم فنی روز، به آلوده کردن ذهن جوانان، آن هم به شمار صدها برابر عناصر آشوب گری که معدوم شده اند، ادامه می دهند. در این حال، دنیا توجه ندارد که باید بیدار بود تا خواب راحتی داشت. نتیجه بیداری، آموختن از گذشته و اجتناب از تکرار بدبختی هاست.

دنیا از قدرت مهیب نفرت های دینی و نژادی غافل است و به ریشه های مزمن تبعیض توجه ندارد. دنیا را نگاه کنید: مشکلاتی که ریشه در دین و ستیز دینی و نژاد پرستی دارد تازگی ندارد. امیل زولا (1840-1902) در زمان خود چنان آزرده بود که می گوید: «تا زمانی که آوار آخرین عبادتگاهها بر سر ستیزگران دینی و نژاد پرستان فرو نریزد بشر روی آسایش و آرامش نخواهد دید.» همین چند روز پیش، هفدهم ماه ژوئن 2015، جوانی 21 ساله، یک سفید پوست مرقه مسیحی آمریکایی، به کلیسای قدیمی سیاه پوستان در شهر چارلستون از ایالت کارولینای جنوبی می رود، یک ساعت به موعظه کشیش کلیسا گوش می دهد، بعد با اسلحه 9 نفر سیاه پوست بی گناه از جمله کشیش را در حال عبادت می کشد، اتومبیل خود را در پارکینگ کلیسا به جا می گذارد و فرار می کند. بعد او را دستگیر می کنند. معلوم می شود به شدت از سیاه پوستان متنفرد و نژاد پرست است و مانند همه نژاد پرستان، نابینا. آری نه تنها قاتل بلکه والدین و مربیان او را نیز باید محاکمه کرد.

خودفریبی کلید عقب ماندگی است. ما نخواهیم توانست مسیر بادها را تغییر بدهیم ولی در حد خود می توانیم بادبان های قایق زندگی خود را با مسیر باد (تمدن روز) تطبیق بدهیم. ستمی که بشر امروز از دین و نژاد می کشد مجازات ظلمی است

که در گذشته در حق اقلیت های کنار خود روا داشته است. آری، آب در صورتی انعکاس مناظر زیبا را به ما نشان خواهد داد که پاک و آرام باشد. بشر در مورد دین رفتار خوب و شفافی نداشته است و از آن به عنوان ابزاری برای برتری جویی و تبعیض و ظلم نسبت به اقلیت در دسترس استفاده نموده؛ که بازده و انعکاس آن آشوب جهانی موجود است.

به یاد اوستا عباس معمار، فردی مورد اعتماد جامعه یهودیان تهران افتادم. شادروان دکتر حبیب لوی، تاریخ نویس، دندانپزشک و افسر ارتش، ساختن پنج خانه در منطقه ولنجک شمیران را به او واگذار می کند. بعد از اتمام ساختمان، معمار به دکتر می گوید که «من مشکلی دارم. سال ها است که برای یهودیان خانه ساخته ام و هرگز با ایشان مشکلی نداشته ام و همه حساب مرا پرداخته اند که خدا به ایشان برکت دهد. ولی نمی دانم چرا وقتی می خواهم از غیر مسلمان پول بگیرم معذبم!» دکتر می گوید «بنشین تا به تو بگویم چرا! آیا به یاد داری وقتی که بچه بودی و مادرت می خواست تو را تهدید کند می گفت، الان می گویم یک جهود¹ - یا ارمنی، یا گبر²، یا سیاه - بیاید تو را بخورد؟ یا اگر بد لباس یا کثیف بودی چه می گفت، یا در گفتگوهای خانواده ها و مدارس درباره پیروان سایر مذاهب در حضور تو چه می گفتند؟ آیا به یاد می آوری که خوار کردن پیروان سایر ادیان را عزیز کردن خود جلوه می دادند و آبادی خود را منوط به خرابی دیگران می دانستند؟

دردا که دواى درد پنهانی ما افسوس که چاره پریشانی ما

برعهده جمعی است که انگاشته اند آبادی خویش را به ویرانی ما

«اوستا عباس! تو تقصیر نداری؛ بلکه آن مروجین نادان نفرت بودند که خوار شمردن دیگران را موجب عزیز شدن خود می پنداشتند. مریبان تو و مدرسین کتاب های مروّج نفرت مقصرند. آری، بزرگترین دشمن فرزندان، والدین و معلمین نادان ایشانند. چون در سنین زیر ده سال است که خصوصیات محیط در کودک ریشه می گیرند، بدان حد که گفته اند: با شیر اندرون شد و با جان بدر رود.

«وظیفه تو امروز آنست که ذهن خود و فرزندان خود را از هر گونه تنفر پاک کنی و بدان که بزرگترین دشمن تو و فرزندان خودت یعنی باورهای فتنه انگیز خودت می باشد. تو وظیفه داری رفتار و گفتار غلط پدر و مادر و دوستان و مدرسین خودت را درباره فرزندان تکرار نکنی. چون انسان، انسان به دنیا نمی آید، بلکه با تعلیم خوب، انسان و با تعلیم بد، بدتر از حیوان می شود.»

به قول حافظ،

چنانکه پرورشم می دهند، می رویم

مکن در این چمن سرزنش به خود رویی

امان از خود بزرگ بینی های بی جای بشر، که مهم ترین مورد آن «اشرف مخلوقات» خواندن بشر است. در حالی که «اشرف مخلوقات» فقط شامل ایام کودکی بشر می گردد، چون زمانی که کودک رشد کرد، متأسفانه سه تا از موجبات خوشبختی ایام کودکی را از دست می دهد: شادمانی بی دلیل، دوست داشتن بی دریغ، کنجکاو بی انتها.

دوستان: قضاوت، خاصه نوشتن از روی خشم، پسندیده نیست. گفتن و نوشتن مؤدبانه، فارغ از دروغ و تنفر، و به استناد منطق و استدلال است که می تواند جوامع را متحول و نویسنده را مفتخر کند. قلم هایی که برای سعادت جامعه می نویسند مفیدتر از لب هایی هستند که دعا می کنند.

از آن به که نامم برآید به ننگ

مرا سر نمان گر شود زیر سنگ

¹ **جهود:** "جهود" یا مخفف آن "جود" در معنا همان "یهود" و "یهودی" است که اما در طول زمان همچون برخی واژگان دیگر بار منفی گرفته است و یهودیان ایرانی از شنیدن آن آزرده خاطر می شوند. از این رو در فارسی معاصر واژه ای منسوخ است و ایرانیان بافرهنگ از کاربرد آن پرهیز می کنند. توضیح آن که چنانکه اساتیدی همچون پروفیسور امنون نتصر نیز ذکر کرده اند، حرف "ی" و "ج" در بین چند زبان گوناگون ممکن است جایگزین هم شوند، کما این که واژه های انگلیسی، فرانسه و آلمانی برابر "یهودی" به ترتیب Jude و Juif یا Jew می باشند که در آلمانی "یوده" تلفظ می شود. با این وجود، تاریخچه استفاده از این واژه در ایران با رنج و تحقیر فراوان عجین شده و خاطرات دردناکی برای یهودیان به جا گذارده است و از این رو است که در دوران ما این واژه کنار گذاشته شده است.

در زبان عربی نیز "یهودی" برابر فارسی "یهودی" است. اما جالب آن که در همان منبع دیدیم که واژه تقریباً هم-آوای "جُهود" در زبان عربی به معانی "انکار" و "کفر" و "جاحد" به معانی "ناکر (منکر)" و "کافر" آمده است. رجوع کنید به فرهنگ لغات عربی - انگلیسی المورید (Al-Mawrid)، چاپ هفتم، 1995، تألیف دکتر روحی البعلبکی.

² **گبر:** واژه منسوخ دیگری با بار منفی است که برابر "آتش پرست" و "زرتشتی" است و از این رو ایرانیان بافرهنگ از کاربرد آن پرهیز می کنند. رجوع کنید به نسخه اینترنتی فرهنگ دهخدا.

نباید ترس بی مورد و خودسانسوری ارثی ایام خفقانِ قلم موجب نگفتن و چاپ نشدن حقایق گردند؛ و این خوانندگان امروز و فردا هستند که نکات را مورد قضاوت قرار خواهند داد نه سردبیر واپس گرا یا محتاط مجله. متفاوت بودن محافظه کار با ارتدوکس و غیره بازده تفاوت برداشت ها است و نه از روی مخالفت یا موافقت با افراد. نگارنده معتقد است آگاهی صحیح از دین مهمتر از اعتقاد به دین است. صرف این که بپرسیم «حق با کدام است؟» کافی نیست، بلکه باید ببینیم مصلحت امروز کدام است. نگذاریم آیندگان، ما را «ساکنان پيله» بنامند. دین موجب خوشبختی نیست، بلکه نحوه بهره برداری از آنست که موجب خوشبختی یا بدبختی می گردد. انتقادات به جا، علاوه بر رشد استعدادها، کمبودها را نمایان می کند. به قول سعدی،

چو حرفم برآید درست از قلم مرا از حرف خرده گیران چه غم

نویسندگان، مطالب متنوعی برای مردم می نویسند و نه تنها برای سردبیر. سانسور و خودسانسوری دوران پراکندگی گذشت. امروز آمار نشان می دهد که به تدریج، توجه عموم به جای مطبوعات و کاغذ به اینترنت خواهد بود. برای مثال، بالاترین تیراژ - یا شمار مشترکان - مجلات فارسی زبان (و در حال زوال) در اجتماع ما جمعاً بیش از حدود هزار و پانصد شماره یا مشترک ثابت نیست، در حالی که شمار بازدید کنندگان وبسایت گمنام این نگارنده نوآموز - www.BabaNouri.com - با کمال تعجب و به گزارش استاد کامپیوتر، به چند میلیون نفر فارسی زبان و انگلیسی زبان رسیده است. به همین دلیل است که مجلات و روزنامه های بزرگ دنیا نشریات خود را از طریق اینترنت منتشر می کنند؛ و بی تردید در آینده نزدیک، مطبوعات جامعه ما نیز همچون مجله معتبر ریترز/دیجست به اینترنت خواهند پیوست. دنیای مطبوعات در حال گذر از زمان گوتنبرگ و پیوستن به دنیای الکترونیک است. می بینیم که امروز، بزرگترین کتابفروشی دنیا، Amazon.com، یک جلد کتاب هم ندارد فقط به تعداد فروش از طریق الکترونیک چاپ و ارسال می نماید؛ و بزرگترین کتابخانه الکترونیک دنیا اخیراً در آمریکا افتتاح گردید بدون آنکه حتی یک جلد کتاب داشته باشد.

اینترنت به گونه ای پیش می رود که در آینده نزدیک، «بی سواد» به کسانی اطلاق خواهد شد که از به کار بردن مجموعه اینترنت عاجز باشند. خوشبختانه جوانان خانواده های مهاجرین ایرانی - این قوم گریخته از گذشته، به عنوان آخرین نسل پادشاهان، همانند ایلی در حال کوچ، گروهی پیاده و جمعی سوار رولزرویس، این نخستین نسل مقیم «سرزمین فرصت ها» - چنان در زمینه اینترنت و سایر رشته های علم درخشیده اند که در این دیار سابقه نداشته است. اینان درک کرده اند که پیروزی یعنی توانایی رفتن از شکستی به شکست دیگر بدون از دست دادن امید. فرزندان این نسل آینده ساز ایران و جامعه ایرانی خواهند بود. این نسلی است که با یک جهش گویی چند صد ساله و هرچند ناخواسته، سانسور و تبعیض را با آزادی بیان تعویض کرده، برای نسل آینده خود فرصت کسب علم و فراهم آوردن زندگی بهتر را فراهم نموده، و همچنان می کوشد تا ضمن حفظ رسوم خوب خود، دیزی را با سوشی، رقص بابا کرم را با تانگو، بچلر پارتنی را با حنابندان، و خزینه را با جاکوزی تطبیق دهد. این نسل می کوشد که از بی قانونی به قانون مندی بپیوندد، چون محیط به او آموخته که حتی با یک خطای رانندگی، ممکن است عموسام با او مانند یک قاتل رفتار کند! اما افسوس که امروز دیروز نیست و فردا هم امروز نخواهد بود.

عنقریب است که از ما اثری باقی نیست شیشه بشکسته و می ریخته و ساقی نیست

در پایان، شاعر می گوید،
سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است قدیم
ننوان مُرد به خواری که من اینجا زادم
خوشا روزی که بشر درک کند که دنیا محدود به یک شهر، مملکت، قاره یا نژاد نیست، بلکه ما همه فرزندان این آب و خاک، فرزندان این سیاره ایم؛ و هیچ باوری منحصر به باور من و تو نیست و هر دگراندیشی دشمن نمی باشد، بلکه زیبایی این گلستان به دلیل رنگارنگی گل های آن است.
به قول عماد خراسانی،

این همه جنگ و جدل حاصل کوه نظری است گر نظر پاک کنی کعبه و میخانه یکی است

ژوئیه 2015، لس آنجلس

برای دریافت نسخه رایگان این مقاله و سایر مقالات نورالله گبای به زبان های فارسی و انگلیسی به

وبسایت www.BABANOURI.com مراجعه کنید.

برگردان انگلیسی این مقاله ضمیمه ایمیل است.